

پیداایش یک طبقه

انقلاب پی در پی و طبقه‌ی توالتیر

بر حسب تحلیل «سوسیالیسم علمی»، انقلاب پرولتاریائی میبایست در دنباله‌ی تکامل فوق‌العاده‌ی سرمایه‌داری اتفاق افتد. مسئله‌ی پشت‌سرهم آمدن سرمایه‌داری و آزادی‌کارگران از لحاظ «عینی» و «ذهنی» جز در اواخر دوران نموسرمایه‌داری نمیتوانست مطرح شود. دورانی که در جریان آن سرمایه‌کم‌کم تمام شاخه‌های تولید را در تصرف آورده و قشرهای خرده بورژوا را نابود میسازد. دهقانان را که سنگر طبیعی محافظه‌کاری اند حذف میکند، سکنه‌ی کشوری را پرولتریزه میگرداند و نیروهای مولد عظیمی را متراکم میسازد که بدون آنها تمکک دسته جمعی وسائل تولید خود بخود محکوم به شکست است. خلاصه سوسیالیسم هم وظیفه و هم سرنوشت «ملل متفوق» بود (۱). دیگران نیز خود بخود میبایست مطابق نمونه‌ی آنها عمل کنند. مارکس بخصوص راجع مائیکلستان فکر میکرد. انگلستان «کارگاه جهانی» و «پایتخت سرمایه»، ملت بدون دهقان، آنگلی که مزد بگیران اکثریت بزرگ را تشکیل میدادند، تنها کشوری بود که در آن مسئله «انقلاب اقتصادی جدی» (۲) میتواند مطرح باشد. کشورهای تازه، و از لحاظ اقتصادی و فرهنگی کم‌رشد ایدن در افق تاریخی او قرار نداشتند؛ مگر او بورژوازی را به این مناسبت که «کشورهای زراعی وحشی و نیمه‌تمدن شرق، را زیر اطاعت «ملل صنعتی و متمدن غرب» در آورده است نستوده بود (۳) ۶

انقلاب پی در پی

در حقیقت اولویت صنعت غرب است که نظریه‌ی «انقلاب دائمی» (۴) را نقض کرده است. همان نظریه‌ای که اولین کوشش ثئوریک برای مطالعه‌ی مسئله‌ی کشورهای کم‌رشد به شمار میرود. بعقیده‌ی لنین و بخصوص تراتسکی Parvus ظهور بورژوازی و نهضت کارگری و تظاهرات انقلابی دهقانان، در کشورهای کم‌رشد و بخصوص در روسیه‌ی تزاری مسائلی را طرح میکرد که حل آنها با طرحها و موازین غربی ممکن نبود. ضعف درونی بورژوازی روسیه در مقابل ضرورت انقلاب ارضی، لنین را سخت تحت تأثیر قرار داده بود. بورژوازی که از لحاظ اقتصادی و سیاسی ضعیف بود تکیه‌گاهی در قلمرو زراعی که تحت نفوذ ملاکین بزرگ بود نداشت. فقدان طبقه متوسط او را در معرض مبارزه‌ی مستقیم با طبقه کارگر متشکلی که بر اثر «متراکم شدن وحشیانه‌ی سرمایه» بی‌رمق شده بود قرار میداد؛ این بورژوازی، از ترس پیروزی پرولتاریا قادر به تمام کردن انقلاب مختص خود و پیدا کردن تفوق نبود، و محکوم بود که در نیمه راه به انقلاب

خاص خود خیانت ورزد. علاوه بر آن روسیه فاقد آن طبقه خرده مالک دهقانی بود که در کشورهای غربی تکیه گاه نظم اجتماعی موجود هستند. لنین و ستولپین (یکی از وزرای رژیم تزاری) تنها کسانی بودند که بی دوامی این وضعیت را حس می کردند. لنین از سال ۱۹۰۸ فهمیده بود که مابین رفرف های ستولپین و انقلاب پی در پی چه مسابقه‌ی علیه زمان بوجود آمده بود

«اگر برنامه‌ی ستولپین پیش برود بنیاد زراعی روسیه کاملاً بورژوازی خواهد شد، دهقانان نیرومند تقریباً تمام زمین‌ها را بدست خواهند آورد و اقتصاد کشاورزی تبدیل به اقتصاد سرمایه‌داری خواهد شد، و هر نوع حل مسئله‌ی کشاورزی - اعم از راه حلهای رادیکال و غیر آن - در رژیم سرمایه‌داری غیرممکن خواهد گردید (۵)». مقصود او این بود که اگر اصلاحات ۲۰ سال ادامه پیدا کند، در چهره‌ی روستا چنان تغییر اساسی و عمیقی خواهد داد که دهقانان دیگر نیروی انقلابی نخواهند بود و حتی قیامهای کارگری در شهرها در معرض همان خطری قرار خواهند گرفت که کمون پاریس.

اما با در نظر گرفتن تنبلی و بی اثری رژیم و ضعف اصلاح طلبان، اصلاحات خیلی کند پیش میرفت و در هر قدم با رشته‌های پیچیده‌ی قانونی و قضایی قلم موجود درگیر بود. معلوم بود که تنها اتحاد بین کارگر و دهقان میتواند اصلاحاتی را که بورژوازی اصلاح طلب شروع کرده است به آخر برساند. گره کار در مسئله دهقانان بود اما امکانات ایشان چه بود؟ بنظر لنین دهقانان میتوانند مانعی در مقابل خواستههای سوسیالیستی کارگران باشند. تراسکی با وفادار ماندن باین اصل کلی مبارکسیسم که دهقانان از لحاظ تاریخی ناتوانند، چنین استدلال میکرد که دهقانان قادر نیستند انقلاب خاص خود را یا در دست گرفتن قدرت پیش ببرند. آزمایش باو نشان داده بود که قیام دهقانی نمیتواند پیرومندانه باشد مگر اینکه:

«... قادر باشد موقعیت حزب انقلابی شهری را تأیید کند. در محیط بورژوازی روسیه هرگز مسئله‌ی بدست گرفته شدن قدرت وسیله‌ی دهقانان انقلابی نمیتوانست مطرح باشد.» (۶)

پرولتاریا باید از تسلط خود در شهر استفاده کرده، و بورژوازی تنها مانده را مورد حمله قرار داده و از حدود انقلابی مملوگر ائیک تجاوز کرده به انقلاب سوسیالیستی برسد. البته در این صورت و دیکتاتوری پرولتاریا، در حقیقت دیکتاتوری طبقه‌ی اقلیت خواهد بود. اما چون این اقلیت موقعیت استراتژیک تسخیر ناپذیری در شهرها داشت، میتواند اهرم های فرماندهی اقتصاد (بانک، صنعت، حمل و نقل) را در اختیار خود بگیرد. علاوه بر این در انتظار انقلاب در کشورهای صنعتی پیشرفته، که میتوانند به سوسیالیسم واقفیت بیخشند، باشد. پرولتاریا با در دست گرفتن قیمومت دهقانان که اکثریت عظیم هستند، ارتجاع را خنثی خواهد کرد.

بلشویک ها و منشویک ها حرفهای تراسکی را پرت و پلاگوئیهای بلند پروازانه تلقی میکردند. لنین پیامی برای تراسکی فرستاد که امروز یک پیش گوئی پیامبرانه بنظر میآید:

«تمام آنها این که میخواهند از راه دموکراسی سیاسی به سوسیالیسم برسند چه از لحاظ سیاسی و چه از لحاظ اقتصادی، ما گیر، به نتایجی پوچ و ارتجاعی خواهند رسید.» (۷)

معدنك جریان انقلاب ۱۹۱۷ پیشگوئی ترانسکی را كاملا تأیید کرد. انقلاب در شهرها به شكل اصلاحات دموکراتیک و دردهات بشکل يك قیام وسیع توأم با خشونت و خونریزی شروع شد. اما همانگونه که شورش دهقانی اساس نظام حاکمه در دهات را خراب میکرد، طغیان پرولتاریا فساد لیبرالیسم ارتجاعی بورژوازی را تسریع و زیر پای اصلاح طلبان را خالی میکرد. هشت ماه پس از سقوط استبداد، بلشویک ها با تکیه با انقلاب دهقانی قدرت را بدست میآوردند. آنها در عین دفاع از دهقانان برنامه‌ی سوسیالیستی را کنار نمی‌گذارند. این آزمایش ثابت کرد که در يك کشور کم رشد پرولتاریا علیرغم ضعف کمی اش طبقه‌ی با تسلطی است که لیاقت بدست گرفتن قدرت و اداره‌ی جامعه را دارد.

انقلاب پی‌درپی، «مسأله‌ی در انتظار جواب»

سی سال بعد يك انقلاب عظیم دهقانی در چین عقب مانده همان بنیاد ایدئولوژیک سیاسی و اقتصادی‌ی را بوجود آورد که در کشورهای صنعتی روسیه و چکوسلواکی وجود دارد. این انقلاب را بی‌جهت انقلاب پرولتاریائی مینامند. يك ارتش دهقانی، از آن نوع که چین چندین بار در جریان تاریخ خود دیده، مبیایست نقش انقلابی را که تا آنوقت تنها برای پرولتاریای صنعتی تصور میشد بسازی کند. حال این سؤال پیش میآید که اگر از این راه بجامعه‌ی بدون طبقات میتوان رسید، عقبه‌ی به و بهت موعود، مارکسی پرولتاریا و یا به عبارت کم ادعایتر، سوسیالیسم علمی هنوز هم ارزش چندانی دارد؛ دلائل مهمی برای اثبات این موضوع وجود دارد که همان اندازه که رژیم شوروی کارگری نیست، نظام چین هم دهقانی نیست (و یا کم دهقانی است). باز این پرسش پیش میآید که آیا تحلیل مارکسی‌ی طبقات، از کنار واقعیت‌های اساسی این انقلابات و بدون توجه بآن واقعیتها رد نمیشود؛ شباهت نتایج در انقلابات شوروی و چین و دموکراسی‌های توده‌ای در حقیقت طوری است که تفاوت اساسی میان رژیم‌های آنها نمیتوان گذاشت، اعم از اینکه انقلاب آنها دارای منشاء دهقانی باشد (چین و یوگوسلاوی) یا کارگری (شوروی و چکوسلواکی) و یا خیلی ساده مستعمراتی و پلیسی (مجارستان و رومانی).

بر خلاف بورژوازی و طبقات دیگر که پیش از بدست گرفتن قدرت و یا بدون بدست گرفتن آن وجود داشته‌اند، بوروکراسی توتالیتر، لااقل در موقع اعمال قدرت حکومت، (و یا بقول جیلاس پس از رسیدن به آن) و در حقیقت در چین مبارزه برای انحصاری کردن قدرت (مبارزه‌ای که بیشتر از پیش شکل و معنای مبارزه طبقاتی دارد) توانسته است خود را بعنوان طبقه‌ی اجتماعی مشخص سازد. طبقه‌ای که میتواند وظیفه‌ی تاریخی خاص خود را انجام دهد.

بنا باظهار نظر خردمندانه‌ی ترانسکی، انقلاب پی‌درپی واقع نمیکردمگر در آن زمان که طبقه‌ی که آنرا بوجود آورده قادر به پیرو ساختن آن باشد. اشتباه ترانسکی در این بود که تصور میکرد پرولتاریا، «آخرین طبقه‌ی تاریخ بشریت»، قادر بوده است که انقلاب را با خبر رساند و بحران را حل کند، نیروهای آزاد شده و گریزان از مرکز را مغلوب سازد، و موجودیت خود را بعنوان طبقه‌ی حاکم از لحاظ سیاسی و اقتصادی محرز سازد. مرحله‌ی

پرولتاریائی انقلاب پی‌دینی روسیه در واقع به اندازه‌ی دوران انقلاب «بورژوا دمکراتیک» خاصیت گریز از مرکز و تعادل به هرج و مرج داشت .

شکست پرولتاریا

دوران کوتاهی (۲۱ - ۱۹۱۸) که در آن کارگران مسلح تقریباً با حزب و دولت بلشویک یکی بودند ، دوران جنگ داخلی و قحطی بود . در آن زمان تجزیه و انحلال تقریباً کامل صنعت و حمل و نقل ، دیکتاتوری پرولتاریا ، را از محتوی واقعی اش خالی میکرد . در ۱۹۲۰ فعالیت صنعتی بیک پنجم سطح عادی سقوط کرد . عده‌ی طبقه‌ی کارگر به نصف مقدار عادی تنزل نمود . مزدها که به یک دهم مزدهای ۱۹۱۳ رسیده بود بوسیله‌ی کالا تادیه میشد . شهرها خالی شده بود . در حالیکه دهقانان یعنی تنها عناصری که از انقلاب بنوایی رسیدند ، بقول لنین برای فرار از قحطی و سیط و مصادره ، گندم‌ها را مخفی می‌کردند و محصول را کم نشان میدادند . همان عوامل عینی (کمی رشد ، نبودن ارتباط سازمانی و منظم بین شهروده) که مانع حفظ و ادامه‌ی قدرت بورژوازی شده بود ، از نو و بنحوی ترساننده‌تر و خطرناک‌تر ظاهر شد و مانع آن گردید که پرولتاریائی که دچار فساد و انهدام شده و از طبقه‌ی خود بخارج پرتاب گردیده به دیکتاتوری پرولتاریا که بنام او بوسیله‌ی حزب اعمال میگردد «محتوی واقعی بخشد .

علاوه بر این ، تمام اقدامات سوسیالیستی برای «اداره‌ی تولید بدست تولیدکنندگان» ، «ممیزی و اداره‌ی تاسیسات بوسیله کارگران» ، «دموکراسی شوروی» ، «کاملاً با شکست مواجه شد . این بار دیگر کمون پاریس نبود که سرمشق «دیکتاتوری پرولتاریا» قرار میگرفت ، بلکه «سرما به‌داری دولتی آلمان» سرمشق گردید . بعبارت دیگر اداره‌ی دسته جمعی تاسیسات متروک میشد و پرولتاریا بهمان عدم فعالیت سابق خود برمیکرد و خود را کاملاً زیر فرمان اربابان تازه که اداره‌ی تاسیسات دولتی شده را در دست میگرفتند میگذازد . قدرت و سلسله مراتب از نو بر روابط تولیدی مسلط شده بود و موضوع «عباسیه» بر ضد شکل یافتن بوروکراتیک سازمانهای شوروی» (۸) یک مسئله‌ی حیاتی و مهماتی برای «دیکتاتوری پرولتاریا» شده بود . لنین در این پاره نوشت :

«امروز باید خود را برای مقابله با یک قدرت قویتر و غیرقابل ترحم‌تری که دیکتاتوری شخصی در جریان تولید باشد همزمان آماده کنیم . در این موقع انواع کارهای اجرایی باید بوسیله‌ی ممیزی از پائین انجام شود تا تغییر شکل قدرت شوراها غیر ممکن گردد و سرانجام غرور و منی بوروکراتیک برای همیشه ریشه کن گردد» . (۹)

«مادام که کارگران بر تولید نظارت نکنند ، نمیتوان قدم دوم را در راه سوسیالیسم برداشت یعنی به مرحله‌ی رسید که تنظیم تولید بوسیله‌ی کارگران بعمل آید .» (۱۰)

در سال ۱۹۲۱ آخرین دسته‌ی بلشویک‌ها برای اینکه مواعید سال ۱۹۱۷ یعنی ماده‌ی ۵ قسمت اقتصادی برنامه‌ی حزب را بخاطرهما بیاورند اعلام داشتند که :

«سندیکاها باید اداره‌ی مجموعه‌ی اقتصاد ملی را در اختیار خود در آورده و توده‌های کارگر را در اداره‌ی مستقیم اقتصاد سهیم سازند .»

اینها که آخرین بلشویک‌های وفادار باسول بودند «گروه مخالف» (پزیسیون) کارگری ، نامیده شدند . تراسکی این فراکسیون را با صفت «خطرناکترین» توصیف

میکرد (۱۱) ولنین آنها را بمنزله‌ی «خطر سیاسی مستقیم برای موجودیت دیکتاتوری پرولتاریا» میدانست (۱۲). آخرین افرادی که خواستار واقفیت بخشیدن به دموکراسی شوروی بودند آنها می‌بودند که در «کرونشاد» شورش کردند. آنها حتی با اندازه‌ی لنین دور نمی‌رفتند. لنین در ۱۹۱۷ از بین بردن پلیس و ارتش دائمی و قابل انتخاب و قابل عزل بودن تمام کارمندان عالی‌رتبه را در تمام واحدها اعلام کرده بود. اما شورشیان کرونشاد فقط آزادی مطبوعات و اجتماعات، حذف انحصار حزب کمونیست و برقراری آزادی قضات را می‌خواستند. شورش آنها در هم شکسته شد و اداره‌ی تاسیسات بوسیله کارگران در کنگره‌ی دهم در حزب بعنوان «انحراف آناارشتی خرده بورژوازی» محکوم گردید. گناه بزرگی این فکر گویا این بود که «نقش رهبری کننده، آموزنده و سازمان دهنده‌ی حزب کمونیست را نسبت به سندبکاهای پرولتاریائی ندیده گرفته و قصد حذف آنرا دارد» (۱۳)

درهم کوبیده شدن شورش کرونشاد و منع فعالیت‌های «گروه مخالف کارگری» طنین زنگ خاتمه یافتن مرحله‌ی پرولتاریائی انقلاب کبیر بود؛ ابتکار تاریخی بطور مطلق و بدون استثناء به حزبی منتقل میشد که بوروکراتیزه شده و دیگر پرولتاریائی نبود و از «خدمت-گذاری» طبقه‌ی کارگر به «اریاب» پرولتاریا تغییر شکل میداد و بصورت هسته‌ی یک طبقه جدید حاکمه و استثمار کننده در می‌آمد.

نحوه بوروکراتیزه شدن که نشان دهنده‌ی آخرین مرحله‌ی انقلاب پی در پی است از جهاتی شباهت با فتودالیزاسیون دارد که آنرا مارکس در ایدئولوژی آلمان (جلد ۴ صفحه‌ی ۲۳۸) تشریح کرده است. مارکس تفسیری از پیدایش فتودالیتیه غربی بما عرضه میکند که شباهت بقورمول‌های معمولی «جبر اقتصادی» دارد و میتواند مقدمه‌هایی بر فرضیه‌ی «دستگاه» باشد. مارکس میگوید:

«منشاء فتودالیتیه را باید در شکل سازمانی ارتش فاتح جست، شکلی را که در زمان جنگ پیروزمندان داشته است». «باین ترتیب منشاء فتودالیتیه غیر اقتصادی و نظامی و سیاسی ست. زیرا «این سازمان جنگی تحت تاثیر نیروهای مولده‌ی بی که در کشور فتح شده داشت بصورت فتودالیتیه واقعی یعنی طبقه‌ی استثمار کننده تعیین شکل داد».

بنابراین در سیر تکاملی فتودالیزاسیون میتوان دو نکته‌ی مهم را در نظر گرفت: اول ساختمان داخلی دستگاه نظامی و سپس شرایط اقتصادی خاص جامعه‌ی فتح شده؛ واقفیت اول شکل خاص (سازمان ایدئولوژی) دستگاه نظامی است که «روابط تولیدی» را بر حسب وضعیت نیروهای مولده مطابق شکل و نیازمندیهای خود و بنفع خود قالب گیری میکند. بهمین ترتیب واقفیت اول که در سیر تکاملی بوروکراتیزاسیون مورد مطالعه‌ی ما است، ساختمان سازمانی و ایدئولوژیک حزب است که نیروهای مولده را تحت تسلط خود درآورد و آنرا در اختیار مقتضیات جبر اقتصادی خاص جامعه کم رشد قرار میدهد و خود را به طبقه‌ی حاکمه‌ی واقعی تبدیل کرده است.

حزب لنین با این ادعا که «نیروهای محرکه‌ی تاریخ» تنها در جسم او حلول کرده‌اند و با کابوس زدگی‌های ایدئولوژیک و سلسله مراتب بوروکراتیک و انقلاب نظامی

و یکپارچگی مذهبی مانندش، نمونه‌ی کامل مغز متفکر جامعه‌ی توتالیتار است. از همین جاست که باید تجزیه و تحلیل را شروع کرد.

حزب

این حزب پیش از بدست آوردن قدرت در حقیقت و بخودی خود يك دولت توتالیتار كوچكى بود، و با بدست آوردن قدرت در قسمتی از «واحی آزادشده» و یا در تمام جامعه میبایست شكل و تأسیسات خاص خودش را بر روی جامعه‌ی روسیه تزاری پیاده کند. سرانجام حزب جامعه‌را طبق نمونه‌ی شوروی خود خواهد ساخت تا جهان بینی و ساختمان سازمانی حزب را در دنیای خارج آن که البته فعلن در درجه پایین تری از تیلور و شدت است از نو بوجود آورد. آنچه که در آغاز فقط علامت مشخصه‌ی يك گروه روپنایی، یعنی يك دارو دسته سیاسی میباشد، تبدیل به علامت مشخصه‌ی طبقه جدید حاکمه و در آخر علامت مشخصه‌ی تمام جامعه خواهد گردید.

برای درك سرنوشت عجیب و قابل توجه حزب بلشویك، باید بمطالعه‌ی مفهوم خاصی که لنین از مناسبات حزب «پشاهنگ» با طبقه‌ی برگزیده (پرولتاریا) و جامعه‌ی بزرگ داشت، پرداخت؛ در همین طرز تفکر لنینیست که نقطه‌ی «خود مختاری»ی حزب در آینده مشاهده میشود.

مارکس، دو رگه بودن سکتاریسم (۱۴) را خوب میشناخت:

«علت وجودی سکت آن چیزیست که مایه‌ی افتخار اوست، او این مایه‌ی افتخار را در مشترکهایش با نهضت طبقاتی جستجو نمی‌کند، بلکه در علامت مشخصه‌ی میجوید که او را از نهضت متمایز میسازد.» (۱۵) لنین در تمام زندگی خود برای این مبارزه کرد تا «علامت مشخصه‌ی را آشکار سازد که حزب «انقلابیون حرفه‌ای» را از طبقه‌ای که حزب برای «آزاد ساختن» او میکوشد متمایز کند. او این مایه‌ی افتخار را ابتدا در علوم مارکسیستی پیدا کرد و چون فقط روشنفکران انقلابی قادر به فهم این علوم هستند، این روشنفکران نسبت به پرولتاریا مرتبه‌ی بالاتری دارند. این علوم باید از بالا و بكمك حزب که تنها مقام سلاجبتدار و داننده‌ی «حقیقت» است برای پرولتاریا تجویز شود، «سوسیالیسم علمی» دیگر آنطور که مارکس فکر میکرد «شناسایی نهضت واقعی وسیله‌ی توده مردم نبود» بلکه به سیستمی علمی بدل شده بود که در هر زمان و مکانی صادق است و برای تمام مسائل «خط مشی‌ها» و «موقعیت گرفتن‌ها»ی متجری را در بردارد؛ از امپریوکریسیسم گرفته تا «هنر پرولتاریایی». این مطلب وسیله‌ی برای مسون ساختن انقلابیون از هر نوع شك و تردید و باكم شدن فعالیت که از امراض مخصوص روشنفکران است میباشد. علوم «پرولتاریایی» که بوخارین از ۱۹۲۰ به بعد میخواست آن را بر شناسایی کلی و همگانی تحمیل کند در را به روی «اراده قدرت» باز میکرد و از این زمان قدرت و صلاحیت تسلط یافتن بر قلمرو فرهنگ را، که تاکنون نداشت، واجد گردید. تسلط یافتن بر این قلمرو نتایج فوق‌العاده‌ای در برداشت. از اولین نتایج آن محرومیت پرولتاریا و بطریق اولی تمام جامعه از مغز متفکر بود. «علم» پرولتاریایی میشود آگاهی طبقاتی پرولتاریا مرکزی بود که تمام روشنایی‌ها از آنجا میتابید. اما اگر پرولتاریا را «به خودش واگذارند» و حزب در میانه واسطه نباشد، در ظلمت غرق میشود. و بدتر از این بعقیده‌ی لنین «تحول خود بخود» و بی‌تکمیل نهضت

کار برای بجای می‌رسد که پرولتاریا زیر نفوذ ایده‌نولوژی بورژوازی قرار می‌گیرد و فرعی از آن می‌شود. (۱۶) پرولتاریا از طرفی طبقه‌ایست که باید بشریت را نجات دهد، اما از طرف دیگر اگر بحال خود واگذارده شده این طبقه که رسالتی مسیحاوار دارد خود را خودخواه و تنگ نظر نشان خواهد داد و قابلیت ابراز عجزدی با سایر طبقات محروم یا محکوم را نخواهد داشت. (۱۷) او نمی‌تواند خود را با الهام گرفتن از مجموع جامعه بالا ببرد. (۱۸) قادر نیست که مافوق منافع محدود و مستقیمش قرار گیرد. از لحاظ اقتصادی تنگ نظر است و نمی‌تواند خود را به ارتفاعاتی برساند که رسالت تاریخی‌اش ایجاب می‌کند (۱۹). تنها گروهی از روشنفکران بورژوا که از طبقه‌ی خود خارج و به انقلابی‌ی حرفه‌ی تبدیل شده باشند و در سازمانی بسیار متمرکز تحت انقلابی‌ی آهنین قرار گیرند که آنها را بسطی از هم‌آهنگی ایده‌نولوژیک و وحدت همه‌جانبه برسانند می‌توانند به تمایلاتی غلبه کنند که پرولتاریا را در مدار ایدئولوژی بورژوازی قرار می‌دهد.

این‌ها خط مشی‌های هدایت‌کننده بلشویسم اولیه است، و در حدود سال ۱۹۲۱ آنها را شدیدترو با قلم بیشتری می‌یابیم. یعنی مرحله‌ی قاطع مبارزه برای انحصاری کردن مطلق قدرت. (دنباله دارد)

نوشته‌ی ل. پایای اوانو (۲۰)

(ترجمه‌ی ه. سیماپا)

حواشی

- ۱) ایدئولوژی‌ی آلمانی، نوشته‌ی مارکس و انگلس، چاپ گوستا جلد ۶، ص ۱۷۷.
- ۲) نامه‌ی مارکس به کوکلمان، ۲۸ مارس ۱۸۷۰.
- ۳) مانیفست کمونیست، مارکس و انگلس.
- ۴) Permanent Revolution
- ۵) جلد ۱، آثار منتخب لنین، چاپ مسکو، ص ۴۲۸.
- ۶) مقاله‌ی لنین در مجله‌ی پرولتاریا، ۲۴ سپتامبر ۱۹۰۸.
- ۷) ستالین، تالیف ترافسکی ص ۵۹۲.
- ۸) جلد ۱، آثار منتخب لنین، ص ۴۲۸، مباحثات فزینجی
- ۹) همان کتاب جلد ۲، ص ۴۰۴.
- ۱۰) همان کتاب جلد ۱۱، ص ۴۰۴-۵.
- ۱۱) همان کتاب جلد ۲، ص ۳۸۴-۵.
- ۱۲) همان کتاب جلد ۲، ص ۸۳۱.
- ۱۳) همان کتاب جلد ۲، ص ۸۳۱.
- ۱۴) Sect بمعنای فرقه‌یای تیره و Sectarism بمعنای تحزب و ایجاد تیره‌ها.
- ۱۵) نامه‌ی مارکس به شوالتر، ۱۳ اکتبر ۱۸۶۸.
- ۱۶) جلد ۱ آثار منتخب لنین ص ۲۰۶.
- ۱۷) همان کتاب جلد ۱، ص ۲۳۰.
- ۱۸) همان کتاب جلد ۱، ص ۲۲۹.
- ۱۹) همان کتاب جلد ۱، ص ۸-۱۹۷.
- ۲۰) عضو نهضت مقاومت یونان، فیلسوف و جامعه‌شناس و نویسنده‌ی انسان و سایه‌اش، بحرانه‌ی مارکسیسم، فرضیه‌ی طبقات و تکوین توتالیتاریسم، مارکسیسم و دولت.